

تحليل أسس نسب ولد الزنا من منظور المذاهب الإسلامية

عباسعلي صالحی^١

[تاريخ الاستلام: ١٤٠٢/٠٣/٢٧؛ تاريخ القبول: ١٤٠٢/٠٥/٢٩ هـ ش]

الملخص

من بين المواضيع المتنازع حولها في المذاهب الفقهية هو موضوع نسب ولد الزنا، ونظراً لأهميته ودوره في تعزيز الأسرة ومنع العلاقات الغير الشرعية، تبرز هذه المسألة بشكل أكبر. لهذا السبب، قد اهتمت مذاهب فقهية مختلفة بأبعاد متعددة لهذا الموضوع وطرحت أحكاماً متنوعة في مجالات مختلفة من الفقه مثل النكاح والتوارث. مشهور الفقهاء الشيعة ومعظم الفقهاء من أهل السنة يعتقدون أن ولد الزنالا ينسب إلى الزاني. والدليل الرئيسي على هذا الحكم هو بعض الروايات واجماع الفقهاء. على الجانب الآخر من هذا الرأي المشهور، يعتقد بعض الفقهاء الشيعة والحنابلة أنه يمكن إلحاق اولد الزنا، ويعتمدون على أدلة أخرى لدعم ادعاءاتهم. نظراً لاختلاف الآراء وتنوع وجهات النظر في هذه المسألة والنتائج العلمية الكثيرة، من الضروري أولاً تقديم آراء مختلفة من وجهات نظر الفقهاء في المذاهب الإسلامية وشرح جذور الاختلافات؛ ثم، بعد المقارنة وتحليل أسباب وأسس كل نظرية، اختيار الرأي الشامل والصحيح. يتناول هذا النص الموضوع المذكور بطريقة وصفية تحليلية وبرؤية مركزة على المسألة، وبعد تحليل وتقييم الأدلة، يستنتج أن ولد الزنا يكون مشتركاً في جميع أحكام النسب مع الأولاد المشروعيين، إلا إذا تم استثناؤه في حالة خاصة قد بناءً على نص خاص مثل التوارث.

الكلمات المفتاحية: النسب، ولد الزنا، الفراش، إرث ولد الزنا.

١. أستاذ مساعد في قسم الفقه والقانون الإسلامي، جامعة شهرکرد، شهرکرد، إيران abbasalisalehi@sku.ac.ir

تحلیل مبانی نسب ولدالزنا از دیدگاه مذاهب اسلامی

عباسعلی صالحی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹]

چکیده

از جمله موضوعات مورد اختلاف در مذاهب فقهی، نسب ولدالزنا است که با توجه به اهمیت و جایگاه آن در تحکیم خانواده و جلوگیری از روابط نامشروع، این موضوع جلوه بیشتری می‌یابد؛ به همین دلیل مذاهب مختلف فقهی به ابعاد گوناگون آن توجه کرده‌اند و احکام مختلفی در ابواب گوناگون فقهی مانند نکاح و توارث مطرح نموده‌اند. مشهور فقهای امامیه و بیشتر فقهای اهل سنت معتقد به ملحق نبودن ولدالزنا به شخص زانی شده‌اند. مستند اصلی این حکم، پاره‌ای از روایات و اجماع فقهاست. در مقابل دیدگاه مشهور، برخی از فقهای امامیه و حنابله معتقد به الحاق ولدالزنا شده‌اند و برای اثبات ادعای خویش به دلایل مختلف دیگری استناد کرده‌اند. با توجه به اختلاف نظر و تشتت دیدگاه‌ها در این مسئله و ثمره‌های علمی بسیار، ضروری است اولاً دیدگاه‌های مختلف از منظر فقهای مذاهب اسلامی مطرح و سرچشمه اختلاف‌ها تبیین شود؛ سپس بعد از مقایسه و تحلیل دلایل و مبانی هر نظریه، دیدگاه جامع و صحیح برگزیده شود. نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با نگاهی مسئله‌محور به بررسی موضوع مذکور پرداخته است و پس از تحلیل و ارزیابی ادله به این نتیجه می‌رسد که ولدالزنا در همه احکام نسب با فرزندان مشروع مشترک است، مگر در موردی که به سبب نص خاص همچون توارث استثناء شده باشد.

کلیدواژه‌ها: نسب، ولدالزنا، فراش، ارث ولدالزنا.

۱. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران abbasalisalehi@sku.ac.ir

طرح مسئله

مسئله نسب مشروع به دلیل مترتب شدن مباحث متعددی بر آن از مهم‌ترین مباحث قلمرو حقوق خانواده است؛ به همین دلیل در برخی متون روایی از این مسئله با عنوان «حق نسب» تعبیر شده است (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۲۶۳). نسب مهم‌ترین حقی است که برای فرزند مشروع ایجاد می‌گردد؛ چراکه وی را به والدینش منتسب می‌کند و سرچشمه بسیاری از حقوق و تکالیف است. به طور بدیهی هرگونه روابط آزاد و خارج از چارچوب شرع، آثار مخربی بر محیط خانواده و جامعه بر جای می‌گذارد؛ به همین دلیل شارع مقدس برای جلوگیری از هرگونه فساد و ابتدال، روابط جنسی افراد را محدود به خانواده کرده است تا بهداشت روانی جامعه و موجبات تحکیم خانواده فراهم شود. بنابراین اسلام زنا و هر آنچه منجر به زنا را حرام دانسته است تا از هرگونه اختلاط نسل جلوگیری شود. درباره الحاق نسب ولدالزنا به زانی بین فقهای مذاهب اسلامی دو دیدگاه متمایز وجود دارد و صاحبان هر نظریه برای اثبات مدعای خویش به دلایل مختلفی استناد کرده‌اند. نوشتار حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که دیدگاه فقهای امامیه و اهل سنت و نیز دلایل آنها درباره نسب ولدالزنا چیست؟ با توجه به کاربردی بودن و اهمیت موضوع و نظر به وجود نداشتن پژوهشی تطبیقی بین مذاهب اسلامی، انجام چنین پژوهشی ضرورت دارد. گفتنی است در این باره پژوهش‌هایی انجام شده است و موضوع را از ابعاد مختلفی بررسی کرده‌اند که می‌توان به مواردی از این قبیل اشاره کرد: مقاله «بررسی احکام حقوقی فرزندان نامشروع از منظر فقه امامیه» نوشته حمید کاویانی فرد و مریم سهل‌آبادی، مقاله «کاوشی پیرامون وضعیت فقهی نسب مولود نامشروع» اثر سید جلال موسوی نسب، مقاله «نسب ناشی از زنا و آثار مدنی آن با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی (ره)» نوشته الهام شریعتی نجف‌آبادی، پایان‌نامه «احکام فقهی-حقوقی کودکان نامشروع در مذاهب خمسسه

اسلام» نگارش محمد مهدی محمودی کهن و مقاله «بررسی فقهی و حقوقی نسب نامشروع»، اثر عبدالله علیزاده اشاره کرد. تفاوت پژوهش پیش رو با موارد مشابه آن است که در این مقاله اصل موضوع نسب ولدالزنا با نگاه تطبیقی بین مذاهب فقهی در سه محور قایلین، ذکر مستندات و تحلیل و بررسی به گونه تفصیلی تبیین شده است و مبانی و دلایل هر دیدگاه از نظر سندی و دلالتی در جوامع حدیثی فریقین، به طور جامع بررسی شده است؛ در حالی که در پژوهش های مشابه، موضوع به اجمال با ذکر برخی دلایل یا بررسی موضوع با تأکید بر دیدگاه خاص مطرح شده است و تمرکز اصلی آنها بر آثار و احکام مدنی نسب مانند نکاح، توارث و نفقه است.

۱. مفهوم شناسی

ابتدا مفاهیم کلیدی مؤثر در عنوان بحث مورد بررسی دقیق قرار می گیرند که عبارت اند از: نسب و زنا.

۱-۱. نسب

نسب در لغت به معنای وابستگی و ارتباط بین دو شیء است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۸۰۱) و در اصطلاح به منتهی شدن ولادت شخصی به شخص دیگر مانند پدر و پسر یا منتهی شدن این دو نفر به شخص دیگر البته به شرط اینکه اسم نسب به لحاظ عرفی بر آن صدق کند، تعریف شده است (نجفی، [بی تا]: ج ۲۹، ص ۲۳۸).

فقهای حنفی درباره نسب قایل به دو دیدگاه هستند؛ گروهی بعد از مقایسه نسب با خویشاوندی، انتقال نسب را فقط از طریق پدران ثابت دانسته اند (الرومی البابرتی، ۱۳۸۹: ج ۱۰، ص ۴۷۹). برخی دیگر سبب ایجاد نسب را فراش می دانند و معتقدند صاحب فراش

در انتقال نسب فقط زوج و زوجه هستند (الغیتابی الحنفی، ۱۴۲۰: ج ۱۱، ص ۲۶). فقهای مالکی نسب را به رابطه شرعی بین زن و مرد تعریف کرده‌اند (قرطبی، ۱۳۸۴: ج ۱۳، ص ۵۹) و با استناد به قرآن کریم (احزاب: ۵) معتقدند نسب از جانب پدر به فرزندان منتقل می‌شود (التمیمی الصقلی، ۱۴۳۴: ج ۲۱، ص ۶۰۵). بنا بر دیدگاه حنابله انتقال نسب در مرحله نخست از جانب پدر است و در حالت انقطاع نسب به سبب لعان یا زنا، نسب مادری نیز به فرزند منتقل می‌گردد (الحنبلی، ۱۴۱۸: ج ۴، ص ۲۷۴). فقهای شافعی شرط وجود نسب را با استناد به روایت «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»، ولادت طفل به واسطه پدر می‌دانند (شافعی، ۱۴۱۰: ج ۴، ص ۱۳۶؛ المزنی، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۳۶؛ الرویانی، ۲۰۰۹: ج ۹، ص ۳۰۰).

۲-۱. زنا

برخی از اهل لغت مانند ابن فارس معنای لفظ «زنا» را معروف دانسته است (ابن فارس، ۱۳۹۹: ج ۳، ص ۲۶). لفظ زنا مصدر باب مفاعله از ماده «زن ی» به معنای نزدیکی مرد با زنی بدون عقد شرعی است (طریحی، ۱۹۸۳: ج ۱، ص ۲۰۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۳۸۴).

درباره ضابطه زناى موجب حد بین فقهای مذاهب اسلامی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ مشهور فقهای امامیه معتقدند زنا عبارت است از نزدیکی بدون عقد شرعی به شرط اینکه این عمل در فرج باشد (مفید، ۱۴۱۰: ص ۷۷۴). احناف زنا را وطئ در قبیل زن توسط مرد بدون رابطه زوجیت، ملکیت یا شبهه تعریف کرده‌اند (الموصلی، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۴۴؛ سمرقندی، ۱۴۰۵: ج ۳، ص ۱۳۷). این تعریف به ابوحنیفه و فراء نیز نسبت داده شده است (زحیلی، ۱۴۳۳: ج ۶، ص ۲۶-۲۷). مالکیه نیز زنا را وطئ عمدی مرد مسلمان مکلف در فرج زن دانسته‌اند (الحصری، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۱). مطابق تعاریف مذکور، عنصر اصلی

زنا «وطی» است و بدون این قید چنین عملی تحقق نمی‌یابد؛ پس در روابط نامشروع بدون نزدیکی مانند تقبیل، مضاجعه و تفخیز فقط تعزیر ثابت می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ص ۳۴۹). بنابراین در انتساب طفل، وجود رابطه شرعی و ولادت به واسطه پدر ضروری است.

۲. دیدگاه‌های فقها درباره نسب ولد الزنا و آثار آن

درباره الحاق یا ملحق نشدن ولد الزنا بین فقها دو دیدگاه متفاوت وجود دارد که هر کدام برای اثبات مدعا به دلایل مختلفی استناد کرده‌اند. در ادامه به بیان قایلین و دلایل هر دیدگاه پرداخته می‌شود.

۲-۱. دیدگاه عدم الحاق نسب و ادله ایشان

بسیاری از فقهای امامیه معتقدند بین ولد الزنا و والدین او هیچ‌گونه رابطه نسبی وجود ندارد و عنوان فرزند شرعی از ولد الزنا نفی شده است. این نظریه به مشهور نسبت داده شده است (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۰۹؛ العاملی، ۱۴۱۳: ج ۷، ص ۲۰۲). برخی دیگر بعد از نقل اجماع، آن را از ضروریات دین دانسته‌اند (نجفی، [بی تا]: ج ۲۹، ص ۲۵۶)؛ همچنین برخی از اهل سنت مانند ابن عبدالبر درباره ملحق نشدن ولد الزنا به زانی ادعای اجماع کرده است (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷: ج ۸، ص ۱۸۳).

مشهور فقهای حنفیه، مالکیه، شافعیه، حنابله و ظاهریه معتقد به انتساب نداشتن ولد الزنا به زانی شده‌اند. بیشترین دلیل روایات (دوکوری و القباطی، ۲۰۱۷: ص ۱۴۴) و نبود اماره فراش است (جصاص، ۱۴۱۵: ج ۸، ص ۲۲۷؛ سرخسی، ۱۴۱۴: ج ۲۹، ص ۱۹۹؛ خالد الرباط، ۱۴۳۰: ج ۱۱، ص ۴۸۶) و دلیل دیگر بر نفی نسب، مؤاخذه و محرومیت زانی است تا بدین سبب از ارتکاب زنا خودداری شود (سرخسی، ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۲۰۷). بنا

بر چنین نظریه‌ای آثار نسب بین آنها جاری نمی‌شود؛ به همین دلیل شافعیه معتقد به جریان نداشتن توارث بین زانی و ولدالزنا شده‌اند و برای آن ادعای اجماع کرده‌اند (جوینی، ۱۴۲۸: ج ۹، ص ۱۸۶).

۱-۱-۲. دلایل قایلان به عدم الحاق نسب

الف) روایات

مهم‌ترین دلیل قایلان به ملحق نبودن نسب ولدالزنا روایات است که به دلیل رعایت اختصار به برخی اشاره می‌شود.

۱. نخستین روایت مورد استناد در منابع فریقین «الولد للفراش وللعاهر الحجر» است (طوسی، ۱۳۶۵: ج ۸، ص ۱۶۹؛ البخاری، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۷۰). این روایت در منابع اهل سنت با اندکی تغییر با اسناد مختلف نیز نقل شده است: «حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا هَشِيمٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَغِيرَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَرِثُ وَلَدُ الزَّانَا لِأَيْرِثَ مَنْ لَمْ يَقُمْ عَلَى أَبِيهِ حَدِّ وَلَا عَلَى مَنْ لَمْ يَمْلِكْ أُمَّهُ بِشَرَاءٍ وَلَا نِكَاحٍ قُلْتُ: مَا تَقُولُ أَنْتَ؟ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص) الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَاللِّعَاطِرِ الْحَجَرُ (قشیری نیشابوری، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۱۰۸۰): اسحاق بن منصور حدیثی را از مغیره بدین مضمون نقل نموده است که ولدالزنا ارث نمی‌برد، کسی که بر پدر او حد جاری نشده است، ارث نمی‌برد؛ همچنین کسی که مادر او به واسطه خرید [کنیز] یا نکاح بر پدر او حلال نشده است [ارث نمی‌برد] نظر شما چیست؟ گفت: پیامبر اسلام (ص) فرمودند: طفل به صاحب فراش ملحق می‌شود و برای زناکار، سنگ است».

احناف با استناد به روایت فوق معتقد به ملحق نشدن طفل به زانی شده‌اند و روایت پیش‌گفته را با مختصری تفاوت نقل کرده‌اند (ابن مفلح، ۱۴۱۸: ج ۷، ص ۱۲۱). برخی دیگر با اشاره به قضاوت پیامبر اسلام (ص) در نزاع بین سعد بن ابی وقاص با ابن زمعه، معتقد به

الحاق نسب به صاحب فراش شده‌اند؛ زیرا در این اختلاف و دعوا، پیامبر اسلام (ص) طفل را به صاحب فراش ملحق نمودند (شیبانی، ۱۴۳۳: ج ۸، ص ۱۰۷).

شافعیه دلیل عدم جواز نفی ولد را حدیث فراش دانسته‌اند و معتقدند در صورت اثبات فراش، طفل به زوج ملحق می‌شود (شافعی، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۱۳۹)؛ بنابراین طفل از زوج نفی نمی‌گردد مگر به سبب لعان (المزنی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۲۳۷). مالکیه با استناد به حدیث فراش، ضمن نفی نسب ولد الزنا به زانی، موارد وطی به شبهه را از شمول این حکم استثنا کرده‌اند (التمیمی الصقلی، ۱۴۳۴: ج ۸، ص ۱۰۲۷). حنابله در مدت غیبت و عدم حضور زوج، فرزند را به او منتسب کرده‌اند و دلیل این حکم را اماره فراش ذکر کرده‌اند (الخالد الرباط، ۱۴۳۰: ج ۱۱، ص ۱۹۶).

۲. روایاتی که به ارث نبردن زانی و ولد الزنا اشاره کرده است؛ از آنجاکه توارث لازمه ثبوت نسب است، به برخی روایات طرح شده در منابع حدیثی فریقین اشاره می‌شود.

در منابع حدیثی امامیه، دو روایت صحیح به عدم توارث بین ولد الزنا و زانی اشاره کرده است. در صحیح نخست، حلبی از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «أیما رجل وقع علی ولیدة قوم حراماً ثم اشتراها فادعی ولدها فانه لایورث منه شیء فان رسول الله (ص) قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر و لایورث ولد الزنا إلا رجل یدعی ابن ولیدته» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۱۶۳): هر که به طور نامشروع با کنیز دیگران آمیزش کند، سپس آن را بخرد [و پس از اینکه فرزندی آورد] ادعا کند که فرزند از آن اوست، از آن فرزند ارث دریافت نمی‌کند. پس پیامبر اسلام (ص) فرمودند: فرزند از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نیست و از زنزاده کسی ارث نمی‌برد مگر مردی که ادعا کند مادر این ولد در خانه او بوده است».

روایت مذکور از طرق مختلف در مجامع حدیثی امامیه وارد شده است؛ بنابراین درباره صدور آن از امام معصوم (ع) شبهه‌ای وجود ندارد (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۱۶۳؛ طوسی،

۱۳۶۵: ج ۹، ص ۳۴۲). برخی از محدثین امامیه به صحیح بودن سند روایت تصریح نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۳، ص ۴۰۷). روایت فوق بر نفی ارث طفل از زانی و زانیه دلالت دارد؛ به عبارت دیگر بین طفل و والدین طبیعی او هیچ ارتباط شرعی وجود ندارد و احکام نسب در مورد زانی جاری نمی‌شود؛ زیرا عبارت «لایورث ولد الزنا» اشاره به حکم واقعی دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ج ۴، ص ۴۵؛ حکیم، ۱۴۱۶: ج ۱۴، ص ۲۵۹). بدیهی است استحقاق نداشتن میراث از لوازم نفی نسب ولد الزناست (جصاص، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۲۹۸).

شبهه به مضمون روایت مذکور، صحیح‌ه دیگری وجود دارد: «فی رجل فجر بامرأة ثم تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد وهو أشبه خلق الله تعالى به فكتب بخطه وخاتمه: الولد لَعْنَةُ لایورث (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۶۴؛ عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۱، ص ۴۹۸): در مورد مردی که با زنی زنا کرد، سپس بعد از باردارشدن زن با وی ازدواج نمود؛ سپس فرزندی متولد شد که شباهت به زانی داشت. امام (ع) با خط خویش نوشت فرزند بیهوده است و ارث نمی‌برد». در این روایت از ولد الزنا به «لَعْنَةُ» تعبیر شده است که به معنای باطل بودن و محرومیت است؛ چنین تعبیری نشان از ملحق نشدن طفل به زانی است (بجنوردی، ۱۴۱۰: ج ۴، ص ۴۷).

در کتب حدیثی اهل سنت نیز روایاتی به عدم توارث بین ولد الزنا و زانی اشاره کرده است که به دو روایت اشاره می‌شود. ابی داود روایتی را از ابن عباس از پیامبر اسلام (ص) نقل نموده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَأَمْسَاعَةَ فِي الْإِسْلَامِ مَنْ سَاعَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَدْ أَحَقُّهُ بِعَصَبَتِهِ وَمَنْ ادَّعَى وَلَدَهُ مِنْ غَيْرِ رِشْدَةٍ فَلَا يَرِثُ وَلَا يُورَثُ (ابی داود، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۲۷۹): زنا در اسلام نیست و هر کسی در زمان جاهلیت زنا کرده است، به قومش می‌پیوندد و کسی که به طفل [متولد] از ازدواج غیر شرعی ادعایی کند، بین آنها هیچ‌گونه توارثی وجود ندارد».

حاکم نیشابوری این حدیث را صحیح دانسته است (نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۴، ص ۳۸۰). مطابق حدیث مذکور پیامبر اسلام (ص) مساعات (زنا) را نفی نمودند و تصریح

به عدم توارث بین زانی و ولد الزنا کردند؛ بنابراین به طور بدیهی ارث از توابع و لوازم نسب است (دوکوری و القباطی، ۲۰۱۷: ص ۱۲۶) و در صورت ثابت نشدن نسب، موضوع توارث هم منتفی می شود. در منابع حدیثی اهل سنت روایات دیگری از پیامبر اسلام (ص) دال بر ملحق نشدن ولد الزنا به زانی است که آن را به گونه قاعده ای کلی بیان کرده اند (دارمی، ۱۴۱۲: ج ۴، ص ۱۹۹۴).

ب) دلیل عقلی: نعمت بودن نسب به دلیل طاعت

برخی از اهل سنت مانند شافعی نسب را نعمتی می دانند که خداوند متعال به دلیل طاعت بر بندگان عرضه داشته است و نعمت با معصیت حاصل نمی شود؛ پس از نظر عقلی ولد الزنا به زانی ملحق نمی گردد (شافعی، ۱۴۰۰: ج ۲، ص ۱۸۹). برخی از احناف به دلیل عقلی دیگر نیز اشاره کرده اند که اثبات نسب به واسطه زنا سبب گسترش حرام و فحشا در جامعه اسلامی می شود و نسب طفل به غیر پدر او نسبت داده می شود که چنین عملی مطابق روایات حرام است؛ بنابراین شارع مقدس نسب زانی را از چنین طفلی سلب نموده است تا از ارتکاب آن جلوگیری شود (السرخسی، ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۲۰۷). برخی دیگر دلیل عدم انتساب ولد الزنا را به زانی را اصل احتیاط دانسته اند؛ زیرا اثبات نسب زانی در این موارد باعث اختلاط نسل می گردد؛ بنابراین شارع مقدس برای حفظ نسل، نسب زانی را محترم ندانسته است (السغناقی، ۱۴۲۲: ج ۴، ص ۱۷۱۸).

۲-۱-۲. نقد و بررسی دیدگاه

دلایل قایلین به نظریه فوق توانایی اثبات آن را ندارد. حاصل دقت در این دلایل بدین ترتیب ارائه شدنی است:

الف) بررسی استدلال به حدیث فراش: حدیث پیش‌گفته از نظر دلالت اشکال‌های متعددی دارد؛ اولاً مقصود روایت، تشخیص حکم فعلی و ظاهری فرزند است و درصدد تبیین نسب واقعی طفل نمی‌باشد (خویی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۳۷). ثانیاً: این قاعده به قرینه «و للعاهر الحجر» در جایی است که زنا محقق شده باشد و در انتساب طفل، شک و تردید وجود داشته باشد (لنکرانی، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۱۶۰)؛ حتی ممکن است اصل استدلال به این دلیل پذیرفتنی نباشد، چنانچه برخی حدیث مذکور را ناظر به محرومیت ارث زانی دانسته‌اند (قائنی، ۱۴۳۰: ج ۱، ص ۳۳۵). بنابراین همه احکام طفل متولد از عقد صحیح شامل ولد الزنا نیز می‌گردد، مگر مواردی که به واسطه نص خاص استثنا شده باشد (مامقانی، [بی‌تا]: ص ۳۵۵). ثالثاً: افاده حصر انتساب از طرق شرعی، خلاف ظاهر حدیث است؛ زیرا حدیث مذکور دربرگیرنده دو حکم ظاهری «شک در عنوان زنا» و واقعی «یقین در تحقق زنا» است و چنین استعمالی کاربرد لفظ در اکثر از معنای واحد یا حداقل خلاف ظاهر است، گرچه جواز چنین استعمالی به دلیل اطلاق کلام می‌باشد نه معنای متعدد (قائنی، ۱۴۳۰: ج ۱، ص ۳۳۵).

ب: بررسی روایات؛ از روایات صحیحه اول و دوم حلبی نیز نمی‌توان ملحق نبودن نسب طفل به زانی را استنباط نمود؛ زیرا اولاً عبارت «لایورث ولد الزنا» اشاره به حکم واقعی ندارد؛ به دلیل اینکه ارث نبردن اعم از این است که فرزند در واقع زنازاده باشد یا به اعتراف زانی دارای چنین وصفی گردد. ثانیاً: روایت صحیحه اول دلالتی بر نفی نسب ندارد؛ زیرا کلام امام (ع) و حدیث نبوی (ص) مشعر به نفی نسب در فرض عدم فراش است و موارد شک و شبهه را دربر نمی‌گیرد (محسنی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۹۹). همچنین روایت ابی داود به دلیل ضعف سند قابل استناد نیست (ابن ملقن، ۱۴۲۱: ج ۶، ص ۳۰۹۳). دلیل دیگر بر ضعف روایت، وجود ابهام در نقل حدیث توسط سعید بن جبیر است که با عبارت «عَنْ بَعْضِ

أَصْحَابِهِ» تعبیر کرده است (ابن حنبل، ۱۴۲۱: ج ۵، ص ۳۹۱). روایت عمرو بن شعیب نیز قابل استناد نمی باشد؛ چراکه ترمذی در آن را ضعیف می داند و قابل اعتبار ندانسته است؛ زیرا در سند روایت ابن لهیعه و مثنی بن صالح قرار دارد که هر دو ضعیف هستند؛ ولی در مورد راوی دیگر - محمد بن راشد - اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی وی را قابل اعتماد و برخی دیگر او را ضعیف دانسته اند (ترمذی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۱۷).

ج: بررسی اجماع؛ یکی از دلایل فقهی در الحاق نسب ولد الزنا اجماع فقهاست؛ چنین استدلالی با توجه به اشکالات ذیل پذیرفتنی نیست؛ اولاً چنین اجماعی منقول است و برخی این اجماع را به فقهای مانند علامه حلی و شهید ثانی نسبت داده اند (طباطبایی، ۱۴۱۹: ج ۱۴، ص ۴۲۷). ثانیاً: بسیاری از فقها اجماع خود را مستند به روایات نموده اند (نراقی، ۱۴۱۵: ج ۸، ص ۳۲) که چنین اجماعی از نظر فقهای امامیه اعتبار ندارد (قمی، ۱۳۸۷: ص ۴۴۴). ثالثاً: دقت در تعبیر فقها نشان می دهد غالب ایشان بر عدم توارث اتفاق نظر کرده اند (نجفی، [بی تا]: ج ۳، ص ۲۴۹) نه بر نفی نسب. همچنین اجماع نقل شده در منابع اهل سنت (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷: ج ۸، ص ۱۸۳) به دلیل وجود مخالفین این دیدگاه بین قدما و متأخرین پذیرفتنی نیست (دوکوری و القباطی، ۲۰۱۷: ص ۱۲۶).

۲-۲: دیدگاه الحاق و ثبوت نسب ولد الزنا

در مقابل نظریه مشهور فقهای امامیه، دیدگاه دیگری طفل متولد از زنا را به زانی ملحق می داند و آثار نسب را بین آنها جاری می کند، مگر مواردی که به حکم نص خاص استثنا شده باشد. این دیدگاه به برخی از قدما و محدثین مانند شیخ صدوق و یونس بن عبدالرحمن نسبت داده شده است (نجفی، [بی تا]: ج ۳۹، ص ۲۷۵؛ مامقانی، [بی تا]: ص ۳۵۵).

ابن تیمیه و ابن قیم معتقد به الحاق ولدالزنا به زانی شده‌اند. این دیدگاه به برخی محدثین اهل سنت مانند سلیمان بن یسار و حسن بصری نسبت داده شده است (ابن مفلح، ۱۴۱۸: ج ۷، ص ۷۰ و ۱۲۱). برخی مانند ابن قدامه حنبلی آثار ارتکاب زنا را ناظر به آخرت دانسته‌اند و معتقدند آثار دنیوی [مانند نفی نسب] را دربر نمی‌گیرد (ابن قدامه، [بی تا]: ج ۸، ص ۶۰۰). ابن تیمیه شرط انتساب ولدالزنا به زانی را اجرای حد یا وجود بینة دانسته است (ابن تیمیه، ۱۴۲۵: ج ۴، ص ۴۷۹). چنین دیدگاهی مطابقت با رویه و عملکرد جوامع دیگر دارد (طیار، ۱۴۳۲: ج ۵، ص ۱۵۴). برخی با استناد به قضاوت پیامبر اسلام (ص) در مورد ابن زمعنه، اقرار به وطی را باعث انتساب ولد به وطی‌کننده دانسته‌اند (خالد الرباط، ۱۴۳۰: ج ۱۱، ص ۴۸۴). ابن قدامه معتقد به پنهان کردن عمل زنا و جواز انتساب طفل به زانی در صورت نکاح شده است و به روایتی از ابی حنیفه استناد می‌کند (ابن قدامه، ۱۳۸۹: ج ۶، ص ۳۵۴). ابن قیم با استناد به اثبات نسب ولدالزنا به مادر و استفاده از قیاس، معتقد به انتساب ولدالزنا به شخص زانی شده است (ابن قیم، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۴۲۶). شافعیه قایل به ثبوت نسب فقط از جانب مادر هستند و در احکام و آثار این موضوع را با محرم رضاعی قیاس نموده‌اند و آنها را در احکام و آثار مشترک دانسته‌اند (شافعی، ۱۴۲۷: ج ۵، ص ۱۵۳). حکم پیش‌گفته به بیشتر اهل علم و فتوی نسبت داده شده است (ابن منذر، ۱۴۲۵: ج ۴، ص ۳۵۴).

۲-۱-۲. صدق عنوان فرزند بر ولدالزنا

یکی از دلایل قایلین این نظریه در فقه امامیه، صدق عنوان ولد بر ولدالزناست. برای فهم معنای ولد باید به اهل لغت و عرف مراجعه نمود؛ زیرا این واژه حقیقت شرعیه ندارد. اطلاق عنوان «ولد» بر چنین طفلی صحیح است. چنین استدلالی با تعریف لغوی لفظ

«ولد» در کتب لغت نیز هماهنگی دارد (طریحی، ۱۹۸۳: ج ۳، ص ۱۶۵). برخی فقها با استناد به معنای لغوی این لفظ، معتقد به حرمت تزویج با ولد الزنا شده‌اند (حلی، ۱۴۰۸: ج ۱، ص ۵۰۶)؛ بنابراین معیار در ترتب احکام شرعی، نسب لغوی و عرفی است و این لفظ حقیقت شرعی ندارد و در صورت تردید، اصل عدم نقل جاری می‌شود (نراقی، [بی تا]: ج ۱۶، ص ۲۲۱). برخی دیگر معتقدند ولد الزنا افزون بر ولد عرفی، ولد شرعی نیز می‌باشد؛ زیرا در منابع فقهی، هیچ دلیل شرعی بر نفی ولدیت ولد الزنا وجود ندارد مگر توارث که به سبب نص خاص استثناء شده است (خویی، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۱۲۵). چنین مطلبی اختصاص به باب نسب ندارد، بلکه قاعده‌ای کلی در ابواب مختلف فقه است (مامقانی، [بی تا]: ص ۳۵۵).

۲-۲-۲: روایات

یکی دیگر از دلایل الحاق ولد الزنا، وجود روایات خاصه وارد شده در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت است که برای تبیین این موضوع به برخی از روایات اشاره می‌گردد. «ففي صحیحة سلیمان بن خالد عن أبي عبد الله (ع) قضی علي (ع) في ثلاثة وقعوا علی امرأة في طهروا احد و ذلك في الجاهلية قبل أن يظهر الاسلام فأقرع بينهم فجعل الولد لمن قرع و جعل علیه ثلثي الدية للآخرین فضحك رسول الله (ص) حتی بدت نواجذه قال: و ما أعلم فیها شیئاً إلا ما قضی علي (عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۱، ص ۱۷۱): حضرت علی (ع) درباره زناى سه مرد با زنى در دوران جاهلیت و قبل از مسلمان شدن که هر سه در طهر واحد با وی مواجهه نموده‌اند و فرزندی به دنیا آمده است و معلوم نیست متعلق به کدام یک ایشان است، فرزند را به کسی که قرعه به نام او درآمد، دادند و وی را مکلف به پرداخت دوسوم ديه به دو نفر دیگر نمود. این قضیه را برای رسول خدا (ص)

نقل کردند، حضرت به اندازه‌ای خندیدند که دندان‌های کرسی ایشان پیدا شد و سپس فرمودند من چیزی دیگر غیر از آنچه علی (ع) قضاوت کرده، نمی‌دانم. روایات دیگری نیز بدین مضمون در برخی مجامع حدیثی شیعه وجود دارد که طفل مورد اختلاف بین سه نفر با قرعه به زانی ملحق شده است (طوسی، ۱۳۶۷: ج ۳، ص ۳۶۱). در منابع اهل سنت نیز روایاتی وجود دارد که پیامبر اسلام (ص) در موارد اختلاف در مورد نسب ولد، از قرعه استفاده نمودند (ابوداود، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۲۸۱). بنابراین مطابق روایات مذکور در کتب حدیثی فریقین می‌توان نتیجه گرفت در حالت وجود اماره فراش، طفل به وی ملحق می‌گردد؛ اما در حالت عدم اماره فراش و اختلاف در الحاق نسب، مطابق بینه عمل می‌شود و در فقدان امارات، نسب طفل به سبب قاعده قرعه مشخص می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۷۱۵).

در برخی منابع حدیثی روایاتی وجود دارد که به واسطه شهادت و ادعای شخص، طفل به پدر خویش ملحق شده است؛ برای نمونه سلیمان بن یسار روایتی از پیامبر اسلام (ص) بدین مضمون نقل می‌کند که فرزند جاهلیت مختص کسی است که او را ادعا میکند. سپس در ادامه راوی با استناد به عمل برخی صحابه در مورد اختلاف دو نفر در نسب یک طفل، معتقد به انتساب ولد شده است (مالکی، ۱۴۲۵: ج ۲، ص ۲۸۲). این عمل در الحاق نسب به عمر بن الخطاب نسبت داده شده است. چنین فرزندی به پدران‌شان نسبت داده می‌شوند، اگرچه تولدشان از زنا باشد (الباجی، ۱۳۳۲: ج ۶، ص ۱۱).

همچنین در صحیحین روایتی از ابوهریره نقل شده است که جریح از غلامی که مادرش با چوپانی زنا کرد، پرسید پدرت کیست؟ پاسخ داد: فلان چوپان (بخاری، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۷۷). در این روایت پیامبر اسلام (ص) به واسطه شهادت طفل، نسب او را تأیید کردند و سپس وی را مورد ستایش و تمجید قرار دادند (قرطبی، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۱۱۵).

۳-۲-۲. نقد و بررسی دیدگاه

برخی از قایلین به این نظریه، معتقد به شرعی بودن نسب ولدالزنا شده‌اند. مهم‌ترین دلیل این گروه، وجودداشتن دلایل معتبر شرعی بر نفی ولدیت ولدالزناست (خویی، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۱۲۵). چنین دیدگاهی پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً: وجود حقیقت شرعی لفظ «ولد» نزد فقها ثابت نشده است، بلکه عکس آن ثابت شده است. چنین دیدگاهی با فلسفه تشریح احکام ناسازگاری پیدا می‌کند و سبب بی‌اثرشدن تشریح نکاح می‌شود (نجفی، [بی‌تا]: ج ۴۱، ص ۳۹۸).

ثانیاً: با روایات مختلف فریقین ناسازگاری دارد (نجفی، [بی‌تا]: ج ۴۱، ص ۳۹۸؛ قرطبی، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۱۱۵). ثالثاً: اثبات نسب در قالب نکاح توسط شارع (حلی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۵۰۶؛ جصاص، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۳۸۳؛ سرخسی، ۱۴۱۴: ج ۱۷، ص ۱۰۰) دلالت بر نفی راه‌های دیگر دارد. چنین مطلبی با روایات متعددی تعارض دارد که اثبات نسب را به واسطه شهادت طفل یا اقرار و قرعه ثابت دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۶۷: ج ۳، ص ۳۶۱؛ ابوداود، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۲۸۱).

از دیدگاه برخی فقهای امامیه و بیشتر اهل سنت، نسب ولدالزنا فقط به مادر ملحق می‌شود؛ مهم‌ترین دلیل این حکم اجماع است (المصری الحنفی، ۱۴۳۱: ج ۴، ص ۲۵۱). چنین اجماعی به دلیل اشکالات ذیل پذیرفتنی نیست؛ زیرا برخی از احناف، در مسئله انتساب طفل به مادر توقف کرده‌اند (افندی، ۱۴۱۵: ج ۸، ص ۳۰۹) و برخی از حنابله با آن مخالفت کرده‌اند (ابن‌دهیش، ۱۴۲۴: ج ۳، ص ۴۵۷). ابن‌قدامه از فقهای حنبلی با نقل روایتی از حسن بن صالح، مادر را فراش نمی‌داند و خویشاوندان مادری را مانند سایر مسلمین در نظر گرفته است (ابن‌قدامه، [بی‌تا]: ج ۷، ص ۳۶). بیشتر فقهای امامیه با این

دیدگاه مخالفت نموده‌اند و مستند آن را روایات ضعیف دانسته‌اند؛ به همین دلیل به این دلایل عمل نکرده‌اند (حلی، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۸۴۲). فقهای معاصر امامیه نیز با چنین استدلالی مخالف هستند (سبحانی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۳۶۹) و آن را مخالف روایات معتبر دانسته‌اند (سیفی مازندرانی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۸۴).

پس از بیان دلایل به نظر می‌رسد نظریه الحاق ولدالزنا به زانی به دلایل ذیل از استواری کافی برخوردار می‌باشد:

الف) فعل زانی اثری بر نسب ولدالزنا ندارد و مطابق برخی از آیات قرآن کریم، مسئولیت و آثار هر فعلی فقط متوجه خود شخص است (انعام: ۱۶۴)؛ همچنین انتساب نداشتن طفل دارای مفسد بسیاری در برابر الحاق به زانی دارد (دوکوری و القباطی، ۲۰۱۷: ص ۱۲۶).

ب) حقیقت شرعیه واژه «ولد» ثابت نشده است و در صورت تردید باید به اصول معتبر مراجعه کرد و اصل ترتب حکم نسب بر مفهوم لغوی آن بدون تغییر باقی می‌ماند (خوبی، ۱۴۲۸: ص ۱۲۸)؛ بنابراین درباره‌ی ولدالزنا عناوین ولد، ابن و بنت صدق می‌کند (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ج ۹، ص ۳۰۶۱) و با صدق عنوان «ولد» احکام نسب جاری می‌شود.

ج) سرچشمه‌ی ولادت طفل، زانی و زانیه هستند که هر دو در تحقق طفل نقش دارند؛ بنابراین در صورت جواز الحاق نسب به مادر، انتساب به پدر نیز مانعی ندارد و ترجیح هر یک از ابویین بر دیگری به دلیل ترجیح بلامرجه صحیح نخواهد بود. برخی مانند ابن‌قیم با تمسک به قیاس به مادر معتقد شده‌اند انتساب طفل به پدر صحیح است (ابن‌قیم، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۳۸۲). روایات مختلف در منابع حدیثی فریقین این مطلب را تأیید می‌کند (طوسی، ۱۳۶۷: ج ۳، ص ۳۶۱؛ بخاری، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۷۷).

نتیجه

۱. درباره انتساب ولد الزنا دو دیدگاه طرح شد؛ برخی فقها با استناد به روایات به ویژه حدیث فراش و اجماع، قایل به ملحق نشدن ولد الزنا شده‌اند. دلایل این نظریه پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً روایات مذکور درصدد بیان حکم ظاهری هستند و دلالتی بر بیان نسب واقعی ولد الزنا ندارد؛ به عبارتی دیگر این روایات ناظر به موضوع نسب ولد الزنا نیست. نیز اجماع مذکور، اجماع مصطلح نیست و به دلیل مدرکی بودن قابل استناد نخواهد بود. در مقابل مشهور فقها، برخی دیگر معتقد به الحاق نسب ولد الزنا به زانی شده‌اند که مهم‌ترین دلیل ایشان، صدق عنوان فرزند و روایات معتبر است. همچنین ادعای اجماع درباره انتساب ولد الزنا به مادر دارای اشکال است؛ زیرا برخی از فقهای اهل سنت و بیشتر فقهای امامیه با آن مخالفت کرده‌اند؛ بنابراین چنین اجماعی محقق نمی‌باشد. ثانیاً روایات معتبر بر خلاف آن است.

۲. با دقت در اصلی‌ترین دلیل الحاق نسب ولد الزنا یعنی روایات معتبر می‌توان دریافت که از این ادله و نصوص فقط معنای لغوی و عرفی «ولد» قابل استفاده است نه معنای شرعی. واژه مذکور مطابق دلایل و روایات دارای حقیقت شرعی نمی‌باشد.

۳. قدر متیقن از ادله معتبر بر ملحق نبودن نسب ولد زنا، مسئله توارث است. این موضوع در روایات مختلف تأکید شده است؛ بنابراین ادله ارائه شده بر نفی نسب مانند حدیث فراش و الولد لغیه و سایر ادله، قدرت نفی نسب ولد الزنا را ندارند. به عبارتی دیگر چنین فرزندان دیگر در همه احکام نسب به استثنای توارث مشترک می‌باشند. البته در مقابل چنین دیدگاهی، بسیاری از فقهای اهل سنت معتقد به الحاق نسب طفل مذکور به مادر هستند و به ادله مختلفی مانند اجماع و روایات استناد کرده‌اند؛ ولی برخی فقهای دیگر درباره این موضوع دیدگاه متفاوتی ارائه کرده‌اند و آن را نپذیرفته‌اند.

كتاب نامه

* قرآن كريم

١. ابن تيميه، تقى الدين احمد بن عبد الحليم (١٤٢٥ ق)؛ الفتاوى الكبرى؛ بيروت: دارالكتب العلميه.
٢. ابن حنبل، أبو عبد الله (١٤٢١ ق)؛ المسند الامام احمد بن حنبل؛ [بى جا]: [بى نا].
٣. — (١٤٣٥ ق)؛ الجامع لعلوم الإمام أحمد؛ الطبعة الأولى، مصر العربية: دار الفلاح.
٤. ابن دهب، عبد الملك بن عبد الله (١٤٢٤ ق)؛ الممتع فى شرح المقنع؛ مکه: مكتبه الاسدى.
٥. ابن شعبه حرانى، ابو محمد حسن بن على (١٣٨٢ ش)؛ تحف العقول عن آل الرسول (ع)؛ قم: انتشارات آل على (ع).
٦. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله (١٣٨٧)؛ التمهيد لما فى الموطا من المعانى و الاسانيد؛ المغرب: وزاره عموم الاوقاف.
٧. ابن فارس، احمد بن فارس (١٣٩٩ ق)؛ معجم مقاييس اللغة؛ بيروت: دار الفكر.
٨. ابن قدامه، عبد الرحمن بن محمد (١٣٨٩ ق)؛ المغنى لابن قدامه؛ مصر: مكتبه القاهره.
٩. — [بى تا]؛ الشرح الكبير على متن المقنع؛ [بى جا]: دار الكتاب العربى.
١٠. ابن قيم، محمد بن ابى بكر (١٤١٥ ق)؛ زاد المعاد فى هدى خير العباد؛ بيروت: مؤسسه الرساله.
١١. ابن مفلح، ابراهيم بن محمد (١٤١٨ ق)؛ المبدع فى شرح المقنع؛ بيروت: دار الكتب العلميه.
١٢. ابن ملقن، سراج الدين (١٤٢١ ق)؛ مختصر استدراك الحافظ الذهبى على مستدرک الحاكم؛ الرياض: دارالعاصمه.
١٣. ابن منذر، ابوبكر محمد بن ابراهيم (١٤٢٥ ق)؛ الاشراف على مذاهب العلماء؛ الامارات العربيه: مكتبه مکه الثقافيه.
١٤. ابى داود، سليمان بن الأشعث (١٤١٩ ق)؛ السنن؛ بيروت: دار القبله للثقافه الاسلامي.
١٥. اردبيلى، احمد بن محمد (١٤٠٣ ق)؛ مجمع الفائده و البرهان؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
١٦. الأزهرى، سليمان بن عمر بن منصور العجيلى [بى تا]؛ فتوحات الوهاب؛ بيروت: دار الفكر.
١٧. افندى، محمد علاء الدين (١٤١٥ ق)؛ تكملة حاشيه ابن عابدين؛ بيروت: دار الفكر.

١٨. الباجی، سلیمان بن خلف (١٣٣٢ ق)؛ المنتقى شرح الموطأ؛ مصر: مطبعة السعادة.
١٩. بجنوردی، سید محمد بن حسن (١٤١٠ هـ)؛ القواعد الفقهية؛ تهران: مؤسسه عروج.
٢٥. بخاری، احمد بن إسماعیل (١٤٢٢ ق)؛ صحیح البخاری؛ دار طوق النجاة.
٢١. برهان الدین، ابوالمعالی (١٤٢٤ ق)؛ المحيط البرهانی فی الفقه النعمانی فقه الامام ابی حنیفه؛ بیروت: دار الکتب العلمیه.
٢٢. ترمذی، محمد بن عیسی (١٣٨٢ ق)؛ سنن ترمذی؛ مصر: چاپخانه مصطفی حلبي و اولاده.
٢٣. التمیمی الصقلی، ابوبکر بن محمد بن عبدالله (١٤٣٤ ق)؛ الجامع لمسائل المدونه؛ بیروت: معهد البحوث العلمیه.
٢٤. الجصاص، أحمد بن علی أبوبکر الرازی (١٤١٥ هـ)؛ احکام القرآن؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
٢٥. جوینی، عبد الملك بن عبدالله (١٤٢٨ ق)؛ نهایی المطلب فی درایه المذهب؛ [بی جا]: دار المنهاج.
٢٦. حر عاملی، محمد بن حسن (١٤٠٩ ق)؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (ع)؛ الطبعة الأولى، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية. ٢٧. الحصری، احمد محمد (١٤١٣ ق)؛ السياسة الجزائرية الحدود و الاشرية؛ بیروت: دار جبل.
٢٨. حکیم، سید محسن (١٤٠٩ ق)؛ تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
٢٩. — (١٤١٦ ق)؛ مستمسک العروة الوثقی؛ ج اول، قم: مؤسسه دار التفسیر.
٣٠. حلبي، جعفر بن حسن (١٤٠٨ ق)؛ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ الطبعة الثانية، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
٣١. حلبي، حسن بن یوسف (١٤١٣ ق)؛ قواعد الاحکام فی معرفه الحلال والحرام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٣٢. — (١٤١٣ ق)؛ مختلف الشیعه فی احکام الشیعه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٣٣. الحنبلی، ابو عبدالله محمد بن احمد (١٤١٨ ق)؛ تنقیح التحقیق فی احادیث التعلیق؛ الرياض: اضواء السلف.

۳۴. خالد رباط، سيد عزت (۱۴۳۰ ق)؛ الجامع العلوم الامام احمد؛ مصر: دار الفلاح.
۳۵. خویی، سيد ابوالقاسم (۱۴۱۷ ق)؛ التنقيح في شرح عروه الوثقى؛ مقرر: على غروي تبريزي؛ قم: انصاريان.
۳۶. — (۱۴۱۸ ق)؛ موسوعه الامام الخويي؛ قم: موسسه احياء آثار الامام الخويي.
۳۷. دارمي، ابو محمد عبدالله بن عبد الرحمن (۱۴۱۲ ق)؛ السنن؛ العربية السعودية: دارالمغني.
۳۸. دوكوري، عبد الصمد و منير على عبد الرب القباطي (۲۰۱۷ م)؛ «نسب ولد الزنا: دراسه فقهيه في ضوء مقصد حفظ النسل»؛ جامعه المدينة العالميه: مجلة العلوم الاسلاميه الدوليه.
۳۹. راغب اصفهاني، حسين بن محمد (۱۴۱۲ ق)؛ المفردات في الفاظ القرآن الكريم؛ بيروت: دار العلم.
۴۰. — (۱۴۱۲ ق)؛ المفردات؛ تحقيق: صفوان عدنان داودي؛ بيروت: دارالشاميه.
۴۱. الرومي البابرتي، محمد بن محمد (۱۳۸۹ ق)؛ فتح القدير للكمال ابن الهمام؛ مصر: مطبعه صفى البابي الحلبي و اولاده.
۴۲. الروياني، أبوالمحسن عبد الواحد بن إسماعيل (۲۰۰۹ م)؛ بحر المذهب (في فروع المذهب الشافعي)؛ بيروت: دار الكتب العلمية.
۴۳. الزحيلي، وهبه بن مصطفى (۱۴۳۳ ق)؛ الفقه على مذاهب الاربعة؛ دمشق: دار الفكر.
۴۴. الزيلعي الحنفي، عثمان بن علي (۱۳۱۳ ق)؛ تبين الحقائق شرح كنزالدقائق؛ الطبعة الأولى، القاهرة: المطبعة الكبرى.
۴۵. سبحاني، جعفر (۱۴۱۵ ق)؛ نظام الارث في الشريعة الغراء؛ قم: موسسه امام صادق (ع).
۴۶. سبزواري، سيد عبدالاعلى (۱۴۱۴ ق)؛ مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام؛ قم: موسسه المنار.
۴۷. سرخسي، محمد بن احمد (۱۴۱۴ ق)؛ الميسوط؛ بيروت: دار المعرفة.
۴۸. السَّعْنَانِي، الحسين بن علي بن حجاج بن علي (۱۴۲۲ ق)؛ الكافي شرح البيروني؛ [بي جا]: مكتبة الرشد للنشر و التوزيع.
۴۹. سمرقندي، علاء الدين (۱۴۰۵ ق)؛ تحفه الفقهاء؛ بيروت: دار احياء التراث العربي.
۵۰. سيفي مازندراني، علي اكبر (۱۴۱۷ ق)؛ احكام السترو النظرو؛ تهران، مؤسسه نشر آثار امام خميني (ره).

٥١. شافعی، محمد بن ادريس (١٤٠٠ ق)؛ احكام القرآن؛ بيروت: دارالكتب العلميه.
٥٢. — (١٤١٠ ق)؛ كتاب الام؛ بيروت: دارالمعرفه.
٥٣. — (١٤٢٧ ق)؛ تفسيرالإمام الشافعی؛ الطبعة الأولى، العربية السعودية: دار التدمرية.
٥٤. شبیری زنجانی، سيد موسى (١٤١٩ ق)؛ كتاب نکاح؛ قم: انتشارات رأی پرداز.
٥٥. الشيباني، أبو عبد الله محمد بن الحسن (١٤٣٣ ق)؛ الأَصْل؛ بيروت: دار ابن حزم.
٥٦. طباطبایی حكيم، سيد محسن (١٤١٦ ق)؛ مستمسك عروه الوثقی؛ قم: موسسه دار التفسير.
٥٧. طباطبایی، سيد على بن محمد على (١٤١٨ ق)؛ رياض المسائل في بيان الاحكام بالدلائل؛ قم: موسسه آل البيت (ع).
٥٨. — (١٤١٩ ق)؛ رياض المسائل في بيان أحكام الشرع بالدلائل؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
٥٩. طريحي، فخرالدين (١٩٨٣ م)؛ مجمع البحرين؛ دار احياء التراث العربی.
٦٠. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (١٣٦٥ ش)؛ التهذيب الاحكام؛ تهران: دارالكتب الإسلامية.
٦١. — (١٣٦٧ ش)؛ الاستبصار؛ تهران: دارالكتب الإسلامية.
٦٢. — (١٣٨٧ ش)؛ المبسوط في فقه الإمامية؛ تهران: المكتبة المرتضوية.
٦٣. الطيار، عبد الله بن محمد (١٤٣٢ ق)؛ الفقه الميسر؛ رياض: مدارالوطن للنشر.
٦٤. العاملي، زين الدين بن علي (١٤١٣ ق)؛ مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام؛ قم: موسسه المعارف الاسلاميه.
٦٥. غنيمي الدمشقي، عبد الغنى [بى تا]؛ اللباب في شرح الكتاب؛ حققه و فصله: محمد محيي الدين عبد الحميد؛ بيروت: المكتبة العلمية.
٦٦. الغيتابى الحنفى، أبو محمد محمود بن أحمد (١٤٢٠ ق)؛ البناية شرح الهداية؛ بيروت: دارالكتب العلميه.
٦٧. فاضل لنكرانى، محمد (١٣٨١ ش)؛ تفصيل الشريعة؛ قم: مركز فقهی ائمه اطهار (ع).
٦٨. — (١٣٨٩ ش)؛ تلقيح مصنوعي انسان؛ قم: مركز فقهی ائمه اطهار (ع).
٦٩. قائنى، محمد (١٤٣٠ ق)؛ مسائل طبيه؛ قم: مركز فقهی ائمه اطهار (ع).

٧٠. قرشي، سيد علي اكبر (١٤١٢ ق)؛ قاموس قرآن؛ تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٧١. قرطبي، ابو عبد الله محمد بن احمد (١٣٨٤ ق)؛ الجامع لاحكام القرآن؛ قاهره: دار الكتب العلميه.
٧٢. قشيري نيشابوري، مسلم بن حجاج (١٣٧٥ ق)؛ صحيح مسلم؛ بيروت: دار احياء التراث العربي.
- القدوري، احمد بن محمد (١٤٢٧ ق)؛ التجريد؛ قاهره: مركز الدراسات الفقهيه والاقتصاديه.
٧٣. قمي، ابوالقاسم بن محمد حسن (١٣٨٧ ق)؛ قوانين الاصول؛ تهران: انتشارات علميه اسلاميه.
٧٤. كليني، محمد بن يعقوب (١٤٠٧ ق)؛ الكافي؛ بيروت: دار الكتب الاسلاميه.
٧٥. مامقاني، عبدالله [بي تا]؛ منهاج المتقين في فقه ائمه الحق واليقين؛ قم: موسسه آل البيت لاحياء التراث.
٧٦. ماوردي، ابوالحسن علي بن محمد (١٤١٩ ق)؛ الحاوي الكبير في فقه مذهب الامام الشافعي؛ بيروت: دار الكتب العلميه.
٧٧. مجلسي، محمد باقر بن محمد (١٤٠٣ ق)؛ بحار الانوار؛ بيروت: دار احياء التراث العربي.
٧٨. محسني، محمد آصف (١٤١٣ ق)؛ الفقه والمسائل الطبيه؛ ج اول، قم: بوستان كتاب.
٧٩. المزني، ابوابراهيم اسماعيل بن يحيى (١٤١٠ ق)؛ مختصر المزني؛ بيروت: دار المعرفه.
٨٠. المصري الحنفي، ابن النجيم (١٤٣١ ق)؛ البحر الرائق شرح كنز الدقائق؛ [بي جا]؛ دار الكتب الاسلامي.
٨١. مظهرى، الحسين بن محمود (١٤٣٣ ق)؛ المفاتيح في شرح المصاييح؛ الطبعة الأولى، الكويت: دار النوادر.
٨٢. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٠ ق)؛ المقنعة؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامى جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه.
٨٣. مقدسى، ابو محمد موفق الدين (١٤١٤ ق)؛ الكافي فى فقه الامام احمد بن حنبل؛ دمشق: دار الكتب العلميه.
٨٤. — (١٤١٧ ق)؛ المغني؛ [بي جا]؛ مكتبه القاهره.
٨٥. مكارم شيرازى، ناصر (١٤٢٤ ق)؛ كتاب النكاح؛ قم: مدرسه الامام على بن ابى طالب (ع).
٨٦. — (١٤٣٢ ق)؛ انوار الفقاهه فى أحكام العترة الطاهرة؛ قم: دار النشر الامام على بن ابى طالب عليه السلام.

٨٧. الموصلي، ابن مودود (١٤١٩ ق)؛ الاختيار لتعليق المختار؛ دمشق " دار الخير.
٨٨. نجفی، محمد حسن [بی تا]؛ جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ الطبعة السابعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
٨٩. نراقی، محمد مهدی (١٤١٥ ق)؛ مستند الشیعه؛ قم: موسسه ال البيت (ع).
٩٠. نیشابوری، ابو عبدالله الحاکم محمد بن عبدالله (١٤١١ ق)؛ المستدرک علی الصحیحین؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.